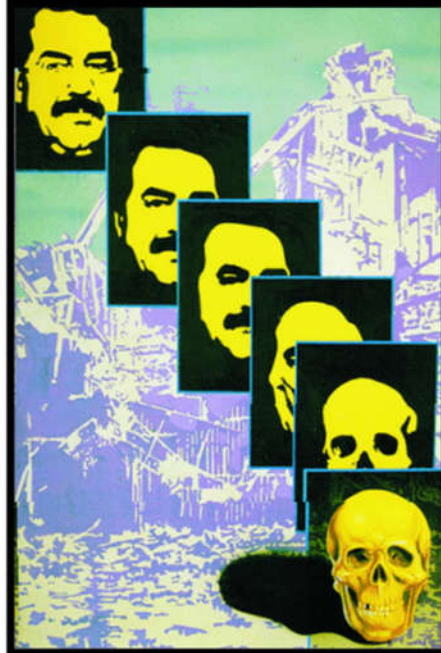


از سال تحویل با

((موشک کرو))

گرفته تا

((صدام بادکنکی))



هم مثل سالهای دیگر از راه رسید. سال‌هایی که با جوانه سبز درخشان آغاز می‌شد، و برگریزان پاییزی و پوشیدن لباس سپید سرما به پایان می‌رسید. خاطرات خوش و ناخوش سال ۸۱ به هر شکلی که بود، تمام شد و حالا ما در ابتدای سال جدید هستیم، سالی که قرار است، یک سال بزرگ‌تر شویم. برای شما شاید این اولین سالی باشد که سایه سنگین جنگ را احساس می‌کنید. برای بیشتر ماها که الان همکلام هم هستیم، اصلاً خاطرات شگافی از جنگ تحمیلی نمانده است، اما حالا می‌توانیم خوب آن روزها را به خاطر بیاوریم.

هشت سال جنگ باعث شده بود، مردم ایران، سال تحویل خود را کنار موشک و خمپاره و جنگ بگذرانند. البته سال ۸۲ تفاوت‌های عمده‌ای با سال‌های جنگ ما دارد. از همه مهم‌تر این است که دیگر مادرگیر جنگ نیستیم، اما الان دل ما برای شیعیان و مسلمانانی می‌تد که بهارشان را با موشک‌های «کروز» آغاز کرده‌اند.

شاید این روزها خیلی حرف‌ها درباره جنگ شنیده باشید، تحلیل‌هایی که روزنامه‌ها، تلویزیون‌ها و سایر رسانه‌ها به آن می‌پردازند؛ ولی بد نیست این جنگ را با یک نگاه جدید تحلیل کنیم.

سال‌ها پیش، یک ایران بود و یک دنیا دشمن که دستشان از آستین خون آشامی به نام «صدام» در آمده بود. همه دنیا می‌کوشیدند «صدام» پیروز این نبرد باشد که نشد. برای همین‌ها که امروز صدام را «تروریست» می‌دانند، آن روزها صدام یک قهرمان بود. قهرمانی بادکنکی که با فوت آمریکا و انگلیس بزرگ شده بود، اما حالا تاریخ مصرف این بادکنک تمام شده است. به قول بچه‌ها باید ترکیده شود!

در این دنیا یک ابرشیطان است که شیطان بزرگ را درس می‌دهد و آن کسی نیست جز اسرائیل، این ابرشیطان که دیگر بادکنک صدام برایش کهنه شده است، چند سوزن از جنس موشک کرو و سلاح‌های عجیب و غریب داده است دست آمریکا و انگلیس تا حساب این بادکنک را برسند، اما به قول دوستی انگار پوست این بادکنک دیگر خیلی کلفت شده است و به سادگی نمی‌ترکد.

از بزرگ‌ترها بپرسید همین شهر «فاو» که آمریکا چندین و چند روز تلاش می‌کند آن را تصاحب کند توسط بچه‌های بسیجی ما با دست خالی بعد از یک روز تصرف شد.

اگر جنگ امروز عراق و آمریکا عوارض زیادی داشته است، اما به آن‌هایی که دلشان برای قهوه خوردن با آمریکایی‌ها لک زده است فهمانده که قهوه آن‌ها دیگر هیچ رنگی ندارد. دوستی می‌گفت کاش شهیدانمان می‌بودند و می‌دیدند که ابرقدرت نظام جهان چگونه پشت دیوارهای «فاو» اسیر شده است.

باید قبر شهیدانمان را با گلاب بشوییم و اسم آن‌ها را با آب طلا بر آسمان حک کنیم، چگونه مردانه ایستادند. راستی آیا امسال برای بازدید شهدا به گلزار شهدا رفتید؟

این «جنگ سلطه» یا «جنگ نفت» هر چه که هست برای ما این نکته‌ها را یادآوری می‌کند که ما روزی در این دنیا مقابل همین عراق ایستادیم و یک وجب از خاکمان را ندادیم.

دوستان! خوب خدایی داریم، در این چند سال اخیر، خیلی‌ها که از آمریکا می‌ترسیدند می‌گفتند باید با آمریکا آشتی کنیم و آلا بیچاره‌ایم، ولی حالا فهمیدند خوب شد که نشد! همه این حرف‌ها را زدم تا به شما بگویم، نکند ما گول آمریکایی‌ها را بخوریم؛ اگر خبری بود این قدر در عراق، دلیل و ناتوان نمی‌شدند.

بچه‌ها! یک روز امام که خدا رحمتشان کند فرمودند: شوروی اگر اینگونه ادامه بدهد به فروپاشی می‌رسد، که رسید. امروز هم آقا فرمودند: آمریکا دنبال «هیتلریسم» جدید است و هیتلریسم عاقبتی جز خودکشی ندارد.

چقدر امام زمان مهربان است. این‌ها همه از برکت دعای آقا است که دنیا این گونه در منجلاب پوچی خود فرو رفته است و دنیا پرستان به دست همدیگر از صفحه تاریخ محو می‌شوند.

بچه‌ها باید کمی فکر کنیم. بهترین کشور دنیا ایران است. بهترین جوانان را ایران دارد. بهترین رهبران دینی را ایران دارد. مواظب باشیم، ذائقه ما را با «مک‌دونالد» و «پبسی کولا» تغییر ندهند.

سرمدیر

دیروز، امروز و فردا

سعدی هم استاد رموز عاشقی است و هم آموزگار تقوی و خردمندی، چیزی که جمع شدنش در یک تن، نادر است. و بعد از قرن‌ها هنوز غزلسرایان مان رموز عاشقی را از او می‌آموزند و سعدی را «استاد حدیث عشق» می‌دانند.

هشتم اردیبهشت: روز جوان

«دل را با اندرز نیکو زنده کن، هوای نفس را با بی‌اعتنایی به حرام بمیران. جان را با یقین نیرومند کن و با نور حکمت روشنایی بخش و با یاد مرگ آرام کن. از دگرگونی روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز او را بترسان، تاریخ گذشتگان را بر او بنما، و آنچه بر سر پیشینیان آمده است، به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن و ببیندش که آنان چه کردند؟

از جمع دوستان جدا شده و به دیار غربت سفر کردند، گویا زمانی نمی‌گذرد که تو هم یکی از آنان! پس جایگاه آینده را آباد کن، آخرت را به دنیا مفروش، آنچه نمی‌دانی مگو و آنچه بر تو لازم نیست بر زبان میاور و در جادای که از

نیره قاسمی زاهدان

دیروز، امروز و فردا

را بر روی این «تابلو» که گلستان نام دارد، جاودانی پخشیده است. و اما «بوستان»... دنیایی که سعدی خود نقش آن را ریخته و هیچ چیز بی رونق‌تر و بی جلوه‌تر از بدی و زشتی در آن نیست.

نویسندگی بیشتر به «گلستان» است، گلستانی که خودش دنیایی است یا دست کم، تصویری درست و زنده از دنیاست. دنیایی که سعدی خود در آن زیسته و با یک حرکت قلم، عالی‌ترین و درست‌ترین تصویر آن

دیروز

اول اردیبهشت: بزرگداشت استاد حدیث عشق «سعدی»

سعدی نویسنده است و شاعر، و شهرتش در

گمراهی آن می‌ترسی، قدم مگذار... نهج البلاغه / نامه ۱۰ / ۳۱-۱۳.

دوازدهم اردیبهشت: شهادت پاره تن امام، استاد مطهری.

ای روح مطهر! اکنون، در این زمان سراسر نیاز، کوبیر تشنه و عطشناک اندیشه‌های جستجوگر این نسل، بیش از همه وقت، انتظار تو را می‌کشد. ای باغبان بیدار و تیز بین!

باغ اندیشه‌های نسل ما، پر از نیلوفر سؤال است. چه می‌شده که دست‌های مهربان و صمیمی تو علف هرزه‌های شبهه‌ها و اشکالات را می‌چید و ساقه‌های بُرد ذهن ما را آبیاری می‌کردی و گلبوته‌های شناخت ما را می‌شکوفاند؟ شکسته باد و بریده باد، دست فرقان که با تیر «تور» و بیر حنانه قامت تنومند تو را به خاک افکند و با سرب مناب، مغز تو را که عصاره عمری تلاش و تجربه و آموختن و اندوختن بود، نشانه گرفت و قلب تو را که برای اسلام می‌طپید، از کار انداخت.

امروز

۲۰ صفر: اربعین

اربعین است. کاروان به مقصد رسیده است، تیر عشق کارگر افتاده و قلب سیاهی چاک خورده است. اربعین است هنگامه کمال خون، باروری عشق و ایثار، کنامین دست محبت خیز است، تا دستی را که چهل روز از گودال به امید فشردن دستی همراه برآمده، بفشارد؟! کنامین سر، سودای همراهی این سر بریده را دارد و کنامین همت، ذوالجناح بی سوار را زین خواهد کرد و در کربلایی که امروز به وسعت جهان دامن گسترده، حسین را باوری و همراهی خواهد کرد؟! *

۲۸ صفر: شهادت باغبان اسلام و میوه دلش امام حسن مجتبی

پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! با مرگ تو رشته‌ای پاره شد که در مرگ دیگران اینگونه قطع نشد و با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست.

مصیبت تو، دیگر مصیبت دیدگان را به شکیبایی واداشت و همه را در مصیبت تو یکسان عذاب کرد. چه باید کرد که زندگانی را دوباره نمی‌توان بازگرداند و مرگ را نمی‌شود مانع شد؟ پدر و مادرم فدای تو ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن، و در خاطر خود نگه دار. نهج البلاغه / خطبه ۲۳۵

و حسن مجتبی، تجلی حلم علی بود به تمامه.

یاران کدام رهبری با مقتدای خود چنان کردند که یاران حسن مجتبی با او.

خیانت یاران، دست رذالت معاویه را از پشت بسته است. روی سیاه معاویه را سپید کرده است.

زخم کهنه چند ساله را مرهم و درمانی جانانه باشد. آمین!

۱ ربیع الاول: هجرت حضرت رسول اکرم از مکه به مدینه

لیلة المیبت، شبی که حیدر کزار در جای پیامبر خوابید و خلوند به سیاس این از جان گذشتگی، آیه‌ای از نور را در قلب روزگار جاویدان کرد.

«و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبادِ» (بقره / ۲۰۷)

۸ ربیع الاول: شهادت امام حسن عسکری

«هر کس بر مرکب باطل سوار شد، به سرزمین پشیمانی فرود خواهد آمد»

پرتویی از نور خورشید امامت که از بین دو لب مبارک حضرت جاری شد، باشد که روشنائی بخش راهمان گردد.

آغاز امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، (۲۶۰ ق)

به سر آمد شب هجران و سحر نزدیک ست صبر کن، صبر! که هنگام ظفر نزدیک ست

ناله‌های جرس قافله پر شور شده ست همسفر! کعبه مقصود مگر نزدیک است؟! *

۱۷ ربیع الاول: میلاد ختم رسل، حضرت محمد و صادق آل

خدا ظهور قائمات را نزدیک فرماید، تا این

آن موج می‌زند!

مگر نه نماز در دستهای تو قامت می‌بست؟ مگر نه سجود، تموج دل دریایی تو بود؟

توان برگرفتن این شهر، توان گشودن این راز، در دستهای ما نیست.

اما پیداست که این راز تنها راز تو نیست، راز پدران توست و راز فرزندانست.

خدا ظهور قائمات را نزدیک فرماید، تا این

آن موج می‌زند!

مگر نه نماز در دستهای تو قامت می‌بست؟ مگر نه سجود، تموج دل دریایی تو بود؟

توان برگرفتن این شهر، توان گشودن این راز، در دستهای ما نیست.

اما پیداست که این راز تنها راز تو نیست، راز پدران توست و راز فرزندانست.

خدا ظهور قائمات را نزدیک فرماید، تا این

آن موج می‌زند!

مگر نه نماز در دستهای تو قامت می‌بست؟ مگر نه سجود، تموج دل دریایی تو بود؟

توان برگرفتن این شهر، توان گشودن این راز، در دستهای ما نیست.

اما پیداست که این راز تنها راز تو نیست، راز پدران توست و راز فرزندانست.

خدا ظهور قائمات را نزدیک فرماید، تا این

آن موج می‌زند!

مگر نه نماز در دستهای تو قامت می‌بست؟ مگر نه سجود، تموج دل دریایی تو بود؟

توان برگرفتن این شهر، توان گشودن این راز، در دستهای ما نیست.

اما پیداست که این راز تنها راز تو نیست، راز پدران توست و راز فرزندانست.

محمد

زمین و آسمان «مکه» آن شب نور باران بود و موج عطر گل در پرنیان یاد می‌پیچید. امید زندگی در جان موجودات می‌جوشید. هوا آشفته با عطر شغایتش بهاران بود. همه ستاره‌ها در گوش هم آهسته می‌گفتند - که

امشب نیمه شب خورشید می‌تابد

ز شرق آفرینش اختر امید می‌تابد

در آن حال «آمنه» در عالم سرگشتگی می‌دید: به پام خانانش بس آبشار نور می‌بارد.

سپس بشنید این گفتار وحی‌آمیز:

الا، ای «آمنه» ای مادر پیغمبر خاتم! سرایت خانه‌ی توحید ما باد و مشید باد سعادت همزه جان تو و جان

«محمّد» باد

شهی که شیوه درویش پروری داند رموز سلطنت و سرِ سروری داند

ز رز جعفریش، نقد اعتقاد به است کسی که مذهب و آیین جعفری داند

ز جعفر بن محمد - ولی حق - مددی اگر به ذره رسد، مهر پروری داند

فردا

به تماشای طلوع تو، جهان به راه به امید قدمت، کون و مکان چشم به راه

به تماشای تو، ای نور دل هستی، هست آسمان، کاهکشان کاهکشان چشم به راه

رخ زیبای تو را، یاسمن آینه به دست قدر رعای تو را سرو روان چشم به راه

*** زیبا چهره است و نورانی و جذاب و جوان: از مکه ظهور می‌کند. پشت به خانه کعبه داده،

جهانیان را به «حق» فرا می‌خواند. نیکان و شایستگان از همه جا، ندایش را پاسخ می‌دهند و

یارانش از بلاد گوناگون، پیرامون او جمع می‌شوند. یاران وی، اگر در زمین هم گمنام باشند،

در آسمان‌ها شناخته شده هستند.

وقتی امام بیاید، ضعیفان قدرت می‌یابند، دل‌ها استوار می‌گردد، آن روز، روز خلاص و

نجات است و... «مهدی» می‌آید. رایت اسلام در دست، مشعل هدایت در پیش و اولین آیه‌ای که

بر زبان می‌آورد این است: «بَقِیَّةُ اللَّهِ خَیْرُ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» هود / ۸۶

*** در شبستان شهود، اشک‌فشان دوخته‌اند همه شب تا به سحر، خلوتیان چشم به راه

دیدمش فرش، از ابریشم خون می‌گسترده

در سرا پرده دشمنان خود، آن چشم به راه نازنینا، نفس اسب تجلی زین کن!

که زمین گوش به زنگ است و زمان چشم به راه آفتابا دمی از ابر برون آه که نؤد

بی تو منظومه امکان، نگران، چشم به راه... «زکریا اخلاقی»